

رضایت از زندگی زناشویی در رهگذر نگرش و کنش اخلاقی (نتایج یک مطالعه کیفی)

دکتر هادی خانیکی^۱

منصوره تبریزی^۲

تاریخ دریافت: ۸۸/۸/۲۴

تاریخ پذیرش: ۸۷/۱۲/۹

چکیده

هدف اصلی این مقاله، شناخت رابطه مطلوب و رضایت بخش زناشویی است. از آنجا که شکل‌گیری و تداوم احساس رضایت فرد از رابطه، متاثر از شرایط فردی و اجتماعی است، این مطالعه کوشیده است در خلال ارائه معرفی رابطه رضایت بخش نزد کنش‌گران، تاثیر نگرش اخلاقی فرد و همسرش و کنش مبتنی بر آن را در فرآیند ارتباطات انسانی به تصویر درآورد.

داده‌های گردآوری شده که از طریق روش کیفی "نظریه مبنایی" مورد بررسی قرار گرفته‌اند، حاکی از آنند که در میان افراد نمونه تحقیق، جایگاه و نقشی که فرد برای

۱ - استادیار ارتباطات اجتماعی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی hadi.khaniki@gmail.com

mansooreh_t@yahoo.com

۲ - کارشناس ارشد رشته مطالعات فرهنگی دانشگاه علامه طباطبایی

خود قائل است بر فهم او از رابطه صحیح زناشویی، تأثیری عمیق دارد. نمودهای ساده "فردیت" در میان زنان مورد بررسی مبین آن است که آنان خواهان جایگاه نه لزوماً برابر، ولی مؤثر در "رابطه زناشویی" هستند. زنان در پی‌گیری این خواسته‌های خود از زندگی که در میل به مولفه‌هایی چون صمیمیت، محبت و تفاهم نمود می‌یابد، با چالش‌های بسیاری مواجه هستند. این مطالعه نشان می‌دهد که نگرش اخلاقی خودآگاه و یا ناخودآگاه در روند زندگی، گاه موجب تسهیل روابط و گاه سبب بغرنج شدن آن می‌گردد. در این فرآیند پیچیده، هر یک از زنان با توجه به شرایط، راهبردهای خاصی را برای قابل قبول‌تر کردن وضعیت ارتباطی به‌کار می‌گیرند. موفقیت و یا ناکامی زنان در کاربست این راهبردها، احساس رضایت و یا نارضایتی درونی آن‌ها را از رابطه با همسر در برهه‌های مختلف زندگی رقم می‌زند.

واژه‌های کلیدی: رضایت از زندگی زناشویی، نگرش اخلاقی، کنش اخلاقی،

نظریه مبنایی

مقدمه

"رضایت از زندگی زناشویی" یکی از مفاهیم مهم در حوزه‌های جامعه‌شناسی و روان‌شناسی خانواده است. این مفهوم به‌میزان و کیفیت بهره‌مندی و رضایت افراد از زندگی زناشویی اشاره دارد و دامنه آن در مقایسه با سایر مفاهیم مشابه تا درونی‌ترین و پنهان‌ترین ادراکات و احساسات فرد را نسبت به رابطه با همسر در بر می‌گیرد.

با تعمق بیشتر و با بهره‌گیری از تحقیقات و مطالعاتی که در این حوزه انجام شده است، به نظر می‌رسد درست در زمانی که افراد رضایت را یکی از عوامل مؤثر در ادامه رابطه‌شان در نظر می‌گیرند، کسب رضایت، با مشکلات و مخاطراتی همراه شده است. از همین جاست که بسیاری از زوجین در رابطه با همسرانشان همانند دوران مجردی، از نوعی احساس اضطراب و ناامنی رنج می‌برند (باومن، ۱۳۸۴: ۴۰). اگر رضایت درونی^۱

1- marital satisfaction

2- internal satisfaction

از زندگی زناشویی را همانند یک طیف در نظر بگیریم، کسانی که در سطوح بالاتر این طیف قرار می‌گیرند نیز گاه در خلوت، خود را تنها احساس می‌کنند و روابطشان با همسرانشان از نزدیکی و استحکام کافی برخوردار نیست (گیدنز، ۱۳۸۵: ۱۵۴ و اعزازی، ۱۳۸۲: ۱۹۲). این احساس ناکامی درونی، در صورت بروز یافتن و یا حتی در دوران نهفته بودن، عواقب و نتایج بسیاری را برای فرد، خانواده و در نهایت برای اجتماع به دنبال دارد. با وجود اشتراکات فراوان میان تجربیات زن و مرد در این حوزه، می‌توان برخی وجوه تمایز را برای زنان قائل شد. تحولات پرشتاب جهان کنونی اگرچه به‌طور کلی بر وضعیت ذهنی و تجربی روابط انسانی اثرگذار بوده است، اما زنان به دلیل وضعیت خاص تاریخی در خانواده و جامعه، تحت تأثیرات گسترده‌تری قرار گرفته‌اند. امروزه از مهم‌ترین آثار انقلاب اطلاعات و ورود به جامعه شبکه‌ای، به پرسش کشیده شدن خانواده پدرسالاری، یعنی سنگ بنای پدرسالاری، به واسطه فرآیندهای جدایی‌ناپذیر و به هم بسته دگرگون شدن وضع کار و آگاهی زنان است. در این فرآیند، تلاش تاریخی، فردی و نیز جمعی، رسمی و غیررسمی برای تعریف مجدد زن بودن در تقابل مستقیم با پدرسالاری معنا یافته است (کاستلز، ۱۳۸۰: ۱۷۹-۱۷۵). این‌گونه دریافت‌ها و تجارب متفاوت موجب شده است که به طرز بارزی وضعیت زنان در این تحقیق برجسته باشد.

با این ملاحظات و با در نظر گرفتن مفهوم رضایت از زندگی زناشویی به‌عنوان فرآیندی ذهنی^۱ و درونی، می‌توان گفت که این رضایت صرفاً از طریق حذف مشکلات بیرونی و تأمین امکانات رفاهی عینی و مشاهده‌پذیر کسب نخواهد شد. بدین ترتیب، امروز این مسأله بیشتر اهمیت یافته است که کنش‌گران از روابط مطلوب با همسر، چه انتظاراتی داشته و چه تصویری از رابطه مناسب در ذهن دارند. البته عوامل مؤثر بر رضایت افراد از زندگی زناشویی، متعدد بوده و ارتباط تنگاتنگی با وضعیت فرهنگی و شخصیتی فرد دارند. از این میان، پژوهش حاضر، نقش و جایگاه اخلاق را به‌عنوان یک

نگرش و کنش موثر بر روابط زناشویی رضایت‌بخش برگزیده است. از آن‌جا که زندگی زناشویی مجموعه‌ای از کنش‌ها و واکنش‌هاست و چگونگی ساماندهی به این تعامل دوسویه، از باورها و نگاه فرد به مفهوم رابطه و زندگی مشترک و نیز از نقش و جایگاه "دیگری" تأثیر می‌پذیرد، نگرش اخلاقی فرد به‌عنوان چارچوبی برای جهت‌بخشی و معناداری به این دست عوامل، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌شود. با توجه به این مطالب، پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که: **مفهوم رضایت زناشویی، چه گستره‌ای را فرا می‌گیرد و با توجه به عوامل مختلف اثرگذار بر رضایت زنان از این رابطه، چه ابعادی از این مفهوم، متأثر از نگرش و کنش اخلاقی هر یک از زوجین است؟**

به این ترتیب، پژوهش حاضر دو هدف اساسی را دنبال می‌کند. نخست، روشن کردن ابعاد و عمق مفهوم رضایت از رابطه زناشویی و تحولات آن در جهان معاصر و جامعه ما و دوم، توجه خاص به نقش اخلاق به‌عنوان یکی از عوامل موثر بر رضایت از رابطه زناشویی و نشان دادن جایگاه آن در میان سایر عواملی که تا کنون در حوزه رضایت زناشویی مورد مطالعه قرار گرفته‌اند.

۲- مفهوم رضایت از زندگی زناشویی و زمینه‌های آن

از نگاه جامعه‌شناختی، خانواده اولین نهاد بشری و ابتدایی‌ترین و کوچک‌ترین نهاد اجتماعی است. این نهاد اجتماعی و اعضای تشکیل‌دهنده آن همواره به انحاء مختلف توجه متفکرین حوزه‌های گوناگون را به خود جلب کرده است (منادی، ۱۳۸۵: ۱۴). زن و شوهر، اولین و اصلی‌ترین ارکان یک خانواده‌اند. روابط خوب و سالم این‌دو، نه تنها در تأمین آرامش و سلامت روانی فرزندان دارای نقش کلیدی است، بلکه تأثیر زیادی بر سایر کارکردهایی خواهد داشت که هر دو در سایر عرصه‌های اجتماع بر عهده دارند.

به عبارت دیگر، برآورده شدن صحیح نیازهای جامعه، ارتباط نزدیکی با نگرش‌ها و احساساتی درونی دارد که افراد در خصوصی‌ترین فضاهای‌شان تجربه می‌کنند. روشن است که تأمین رضایت درونی فرد از رابطه زناشویی، تأثیرات زیادی بر جلوگیری از بروز و شکل‌گیری بسیاری از انحرافات اجتماعی نظیر اعتیاد، بزهکاری و فحشا خواهد داشت (فقیرپور، ۱۳۸۱: ۱۳).

اکثر مطالعات جامعه‌شناختی خانواده، از تغییرات تاریخی وسیعی در معنا و کارکرد خانواده حکایت دارند. تا اوایل قرن بیستم، خانواده گسترده^۱، غالب‌ترین شکل خانواده بود. وجه تسمیه خانواده گسترده صرفاً به دلیل تعداد بیشتر افراد خانوار نیست، بلکه ویژگی‌های متعددی این نوع خانواده را از خانواده هسته‌ای^۲ امروزی جدا می‌کند. خانواده گسترده، شامل تعداد زیادی از افراد می‌شود که در کنار یکدیگر، همزمان در فرآیند تولید و مصرف دخالت دارند. در نتیجه، از مهم‌ترین ویژگی‌های چنین خانواده‌ای، اهمیت کارکرد اقتصادی، وجود نظام پدرسالاری و تأمین نیروی انسانی از طریق فرزندآوری است. مضافاً این‌که وظیفه آموزش و نگهداری همه جانبه نیروهای انسانی در درون خانواده، به سایر کارکردهای خانواده اضافه می‌شود (اعزازی، ۱۳۸۲: ۱۲-۱۰).

با توجه به تحولات پرشتاب جهانی، به‌خصوص دگرگونی‌هایی که در ساختار قدرت صورت گرفته است و نیز تحول خانواده از صورت گسترده به هسته‌ای، توجه اجتماعی، بیشتر به سمت آزادی و خواسته‌های فردی و مفهوم رضایت‌های فردی^۳ از زندگی زناشویی سوق یافته است. مطرح شدن گسترده مفاهیمی چون مشارکت، صمیمیت و عشق فردی و زمینی، غلبه ساختار سلسله مراتبی بر خانواده گسترده را به چالش کشیده‌اند. در چنین شرایطی، انتظارات و خواسته‌های فرد از زندگی زناشویی به عامل مهمی در تداوم خانواده تبدیل شده است. با توجه به این مسائل، مقوله رضایت از زندگی زناشویی به تدریج وارد مطالعات خانواده شده و مباحث قابل توجهی را در این

1- extended family

2- nuclear family

3- individual satisfactions

زمینه به خود اختصاص داده است. پیشینه مطالعه در باب رضایت زناشویی معمولاً به مطالعات خانواده برمی‌گردد که مفاهیمی چون رضایت، سازگاری و صمیمیت را با مبانی و روش‌های مختلفی در ایران و جهان دنبال کرده‌اند.

۳- درباره روش

در این پژوهش بنا بر ماهیت موضوع مورد مطالعه، از روش کیفی "نظریه مبنایی" استفاده شده است. این روش که اصول آن مبتنی بر منطوق پژوهش استقوامی و استقرایی است، به جای پیش‌فرض‌های نظری، به داده‌ها و میدان اولویت می‌دهد (فلیک، ۱۳۸۷: ۱۰۸) و بر خلاف رهیافت قیاسی که با نظریه‌ای کلی شروع می‌شود، کار خود را با مشاهده آغاز می‌کند.

در روش نظریه مبنایی، فرآیند نمونه‌گیری، گردآوری و تحلیل و تفسیر داده‌ها جدا از یکدیگر نبوده و به‌نحو پیچیده‌ای در هم تنیده شده‌اند. در واقع، در این‌جا تفسیر نه در انتها که در قلب پژوهش قرار دارد و بدین ترتیب، نمونه‌گیری و گردآوری داده‌ها محصول تحلیل و تفسیر داده‌های پیشین بوده و به همین دلیل، خصلتی پیش‌رونده و تکاملی به خود می‌گیرند (فلیک، ۱۳۸۷: ۳۲۹). نکته جالب توجه این است که با توجه به همین خصلت ویژه نظریه مبنایی، بیان هر یک از ابعاد پژوهش به تنهایی و جدا از یکدیگر با دشواری‌هایی رو به رو خواهد بود.

۳-۱) نمونه‌گیری و جمعیت نمونه: از آن‌جا که این مطالعه بر جمعیت زنان متمرکز است، برای نمونه‌گیری از روش نمونه‌گیری نظری استفاده شده است که در آن، انتخاب نمونه‌ها (افراد و داده‌های مورد نیاز بعدی) نه در ابتدا که در هر مرحله با توجه به تحلیل داده‌های گردآوری شده پیشین انجام می‌شود. فرآیند نمونه‌گیری، با رسیدن به اشباع نظری پایان می‌یابد که طی آن داده‌های اضافی، کمکی به تکمیل و مشخص کردن یک مقوله نظری نمی‌کنند و نمونه‌ها از آن پس، مشابه به نظر می‌رسند (ذکایی، ۱۳۸۱: ۵۹).

این امر بدان معنا نیست که نمونه‌های مورد مطالعه این پژوهش، ویژگی‌های مشترک و یا محدود کننده نداشته‌اند. مسلماً اولین ویژگی زنان مورد مطالعه، متأهل بودن است. داشتن تجربه زیسته مشابه، نداشتن سابقه جدایی و زندگی با همسر در حال حاضر، پشت سر گذراندن بیش از یکسال از زندگی مشترک و نیز داشتن سن زیر ۴۵ سال، از ویژگی‌های دیگر افراد نمونه در این پژوهش هستند. کلیه مصاحبه‌شوندگان، به خاطر در دسترس بودن، ساکن شهر تهران هستند. با این مجموعه ویژگی‌ها، ۱۶ تن از زنان واجد شرایط مشترک، جمعیت نمونه این تحقیق را تشکیل داده‌اند.

جدول ۱- اطلاعات کلی افراد نمونه (مصاحبه‌شوندگان)

ردیف	نام	سال تولد	تحصیلات	شغل	سال ازدواج	سال تولد همسر	تحصیلات همسر	تعداد فرزندان
۱	نورگس	۱۳۵۳	کارشناسی ارشد	کارمند	۱۳۷۵	۱۳۵۱	کارشناسی ارشد	۱
۲	فاطمه	۱۳۴۲	دیپلم	خانه‌دار	۱۳۵۸	۱۳۳۳	کارشناسی	۳
۳	مریم	۱۳۵۵	کارشناسی	کارمند	۱۳۷۹	۱۳۵۲	کارشناسی ارشد	۱
۴	رویا	۱۳۴۵	دیپلم	خانه‌دار	۱۳۷۲	۱۳۵۱	دیپلم	۲
۵	زیبا	۱۳۴۳	دیپلم	معلم	۱۳۶۱	۱۳۲۳	کارشناسی	۳
۶	زهرا	۱۳۵۹	کارדانی	کارمند	۱۳۷۷	۱۳۵۵	کارشناسی	۱
۷	راحله	۱۳۵۴	سیکل	کارگر	۱۳۷۴	۱۳۵۱	ابتدایی	۲
۸	نسیم	۱۳۴۲	کارشناسی	خانه‌دار	۱۳۷۱	۱۳۲۹	کارشناسی	۲
۹	اکرم	۱۳۴۳	سیکل	خانه‌دار	۱۳۵۶	۱۳۳۰	کارشناسی	۳
۱۰	سوده	۱۳۶۰	حوزوی	خانه‌دار	۱۳۸۱	۱۳۵۷	دیپلم	۱
۱۱	مهتاب	۱۳۶۴	دیپلم	کارگر	۱۳۸۴	۱۳۶۵	دیپلم	۱
۱۲	آرزو	۱۳۶۰	کارشناسی	خانه‌دار	۱۳۸۱	۱۳۵۸	کارشناسی	۱
۱۳	حمیده	۱۳۵۹	کارشناسی	دبیر	۱۳۸۳	۱۳۵۴	کارشناسی	۱
۱۴	سهیلا	۱۳۴۴	کارشناسی	خانه‌دار	۱۳۶۴	۱۳۳۹	کارشناسی	۲
۱۵	لیلی	۱۳۶۵	کارشناسی	پرستار	۱۳۸۶	۱۳۶۲	کارشناسی	-
۱۶	مینو	۱۳۵۹	کارشناسی	خانه‌دار	۱۳۷۹	۱۳۶۰	کارشناسی	۱

سه نفر اول نمونه (اکرم، نسیم و سوده) به‌طور کاملاً اتفاقی انتخاب شدند. انتخاب نمونه‌های موضوعی بعدی، بر مبنای تحلیل ابتدایی پاسخ‌های همین افراد به پرسش‌های اولیه پژوهش صورت گرفته است. همچنین اطلاعات جمع‌آوری شده از این افراد و نقرات بعد، به‌تدریج ویژگی‌های روشن‌تری از نمونه بعدی را آشکار می‌کردند. برای مثال، اشاره‌های ناخودآگاه این افراد به نقش مذهب در تأمین رضایت آن‌ها از رابطه با همسر و نیز در ادراک اخلاقی از رابطه زناشویی، موجب شد افراد نمونه بعدی، از میان کسانی انتخاب شوند که ظواهر مذهبی متفاوتی داشته باشند. در فرآیند گردآوری داده‌ها، با روشن شدن اثرگذاری احتمالی برخی متغیرها کوشش شده است که افراد نمونه در اکثر متغیرهای مؤثر احتمالی، پراکندگی متوازی داشته باشند. از جمله این متغیرها می‌توان سن، باورهای مذهبی، وضعیت اشتغال، وضعیت اقتصادی و تحصیلات را نام برد.

۲-۳) گردآوری داده‌ها و سوالات مصاحبه: در این‌جا با توجه به روش نظریه مبنایی و با نگرش به موضوع پژوهش، برای گردآوری اطلاعات از تکنیک مصاحبه^۱ استفاده شده است. با توجه به موضوع مورد بررسی (رضایت زناشویی) که با تجربه‌های افراد در زندگی خصوصی ارتباط دارد، بهترین راه جمع‌آوری اطلاعات، گفتگو است. از این‌رو، مصاحبه‌های انجام شده در این کار از نوع مصاحبه عمیق^۲ است که سوالات آن می‌باید به شکل "نیمه استاندارد" طراحی شوند (محمدی، ۱۳۸۷: ۸۰).

پرسش‌های مطرح شده در اولین مصاحبه‌ها سوالات کلی بودند که در نخستین گام برای روشن‌تر شدن پرسش اولیه پژوهش طرح شدند و طی فرآیند مصاحبه، با زبانی قابل فهم برای آنان و با توجه به داده‌های خود مصاحبه‌شوندگان، مورد موشکافی بیشتر قرار گرفتند. مرور و تحلیل ابتدایی داده‌های پنج مصاحبه اول به شکل‌گیری سوالات جزئی‌تری منجر شد که قالب کلی آن تا انتهای فرآیند گردآوری اطلاعات باقی ماند.

1- interview

2- in-depth interview

جدول ۲ - پرسش‌های پژوهش

پرسش‌های تکمیل شده پس از پنج مصاحبه	پرسش‌های اولیه پژوهش
<p>- با توجه به تجربه فرد از رابطه با همسر، چه عواملی بیشترین تاثیر را بر تأمین رضایت زناشویی او داشته‌اند؟</p> <p>- تصاویر ذهنی فرد در دوران پیش از ازدواج تا چه حد طی تجربه عملی فرد از زندگی مشترک تأیید یا رد شده‌اند؟</p> <p>- ملاک‌های عرضه شده در فضای اجتماعی پیرامون رابطه رضایت‌بخش زناشویی، تا چه حد در تجربه عملی فرد تأیید یا رد شده‌اند؟</p> <p>- از نگاه مصاحبه‌شونده، انتظارات و الگوهای زندگی زناشویی موفق در طول زمان دچار چه تغییراتی شده است؟</p>	<p>از نگاه کنش‌گران، چه عواملی در تأمین رضایت زناشویی موثر هستند؟ و چنین رابطه‌ای دارای چه مولفه‌هایی است؟</p>
<p>- به اعتقاد مصاحبه‌شونده، اخلاق و انسان اخلاقی به چه معناست؟</p> <p>- آیا مصاحبه‌شونده، اخلاق را امری کاملاً ذهنی می‌داند و یا به لزوم نمود یافتن عینی آن معتقد است؟</p> <p>- به نظر مصاحبه‌شونده، اخلاق در چه حوزه‌ها و چه سطوحی از رابطه تأثیرگذار است؟</p> <p>- اخلاق مورد نظر مصاحبه‌شونده، بیشتر معطوف به خود است یا به دیگری؟</p>	<p>افراد مورد بررسی، چه ادراکی از مفهوم اخلاق دارند؟ و دامنه تأثیرگذاری آن‌را چگونه ارزیابی می‌کنند؟</p>
<p>- از نگاه فرد مورد نظر و با توجه به تحلیل گفته‌های وی، رابطه رضایت‌بخش زناشویی چه ویژگی‌هایی دارد؟</p> <p>- اخلاق مورد نظر مصاحبه‌شونده و اخلاق مد نظر این پژوهش تا چه حد می‌تواند به تأمین این ویژگی‌ها کمک کند؟</p>	<p>با توجه به تجربه و درک خود کنش‌گر و تفسیر محقق از گفته‌های وی، چه سطحی از ارتباط میان رضایت زناشویی و کنش اخلاقی وجود دارد؟</p>
<p>- با توجه به مطالب پیشین، پاسخگو رابطه خود و همسرش را چگونه ارزیابی می‌کند؟</p> <p>- مصاحبه‌شونده تا پیش از این چه راهبردهایی را برای جبران کمبودها و نقایص ارتباطی خود دنبال کرده است؟</p> <p>- ثمربخشی و یا ناکارآمدی راهبردهای پیشین، چه واکنش‌ها و عملکردهایی را در مصاحبه‌شونده ایجاد کرده است؟</p>	<p>با توجه به تفسیر خود کنش‌گر از زندگی مشترک و با در نظر گرفتن اثرات خودآگاه یا ناخودآگاه اخلاق، افراد مورد بررسی، چه نوع رابطه‌ای با همسرانشان برقرار کرده و تا چه حد از آن رضایت دارند؟</p>

عملیاتی کردن این سوالات نظری، بسته به نحوه پیشرفت مصاحبه و صحبت‌های پیشینی خود مصاحبه‌شونده، تغییر می‌کرد. سوالات اولیه و تغییرات آن پس از پنج مصاحبه، در جدول ۲ نشان داده شده است.

۳-۳) شیوه تحلیل داده‌ها: در تحلیل داده‌هایی که به روش نظریه مبنایی جمع‌آوری شده‌اند از فرآیند کدگذاری^۱ استفاده می‌شود که شامل سه مرحله کدگذاری باز، محوری و انتخابی^۲ است. در این تحقیق، در مرحله کدگذاری باز، متون مکتوب مصاحبه‌ها به اجزای کوچک‌تری تقسیم و در یک فرآیند مقایسه مستمر مفهوم‌پردازی^۳ و مقوله‌بندی شدند.

از آن‌جا که در کدگذاری محوری، مفاهیم و مقولاتی که در مرحله پیشین شناسایی شده بودند نظم بیشتری یافته و با ترکیب جدیدی به یکدیگر مرتبط می‌شوند (ذکایی، ۱۳۸۱: ۶۳)، در این پژوهش مقولاتی نظیر زمان، باورهای ذهنی و فرهنگ و ... تحت عنوان عوامل جانبی اثرگذار بر رضایت، در کنار هم جمع شدند. در این میان، مقوله اصلی^۴ مقوله ای است که مقولات اولیه، خرده مقولات^۵ آنرا تشکیل می‌دهند. هدف از جمع کردن خرده مقولات ذیل، یک مقوله‌خاص نظم بخشیدن بیشتر به مقولات و تعیین جایگاه آن در یک مدل پارادایمی^۶ است.

1- coding

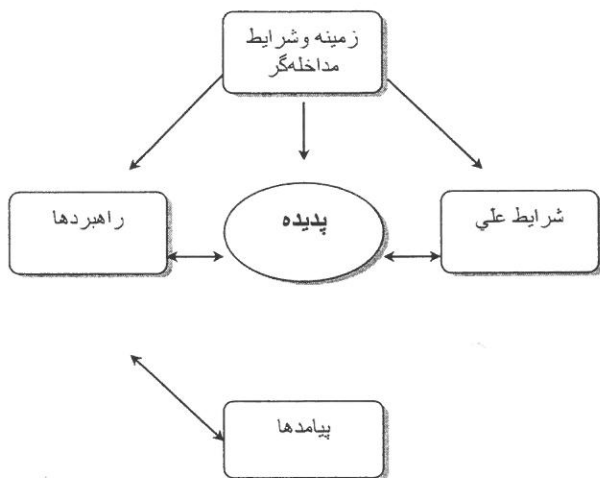
2- open coding, axial coding & selective coding

3- conceptualize

4- main category

5- subcategories

6- paradigmatic model



شکل ۱- مدل پارادایمی نظریه مبنایی (Pomrenke, 2007: 365)

با بهره‌گیری از مدل بالا، کلیه اطلاعات گردآوری شده در قالب پنج مقوله اصلی گنجانده شدند. جمع‌بندی نهایی این مقولات و خرده مقولات و مفاهیم اصلی تشکیل دهنده آن در بخش بعدی مقاله و شکل ۲ آورده شده است.

۴- نتایج توصیفی پژوهش

در این پژوهش، تحلیل داده‌های گردآوری شده در قالب یک پارادایم^۱ ارائه شده است. بدین ترتیب که فرآیند تحلیل از توصیف خود پدیده، یعنی "رضایت از زندگی زناشویی"، و کلی‌ترین عناصر و شرایط اثرگذار بر موضوع آغاز می‌شود و با خردترین پیامدها پایان می‌یابد. این پیامدها برآیند تاثیر متقابل کلیه اجزای پارادایم است و در ارائه مدل و تحلیل مطالب، سعی شده است پیچیدگی‌ها و تعاملات پیوسته اجزا با یکدیگر در جای خود نشان داده شود.

۴-۱) پدیده مرکزی تحقیق: رضایت زنان از رابطه با همسر

پدیده مرکزی^۱ که در واقع همان موضوع محوری این پژوهش است، احساس رضایتی است که زن از رابطه با همسرش کسب می‌کند. برای توصیف و تبیین این مسأله باید روشن شود که افراد مورد تحقیق چه تصویری از یک رابطه رضایت‌بخش با همسرشان دارند و در میان مؤلفه‌های ذهنی که فرد از رابطه رضایت‌بخش در نظر دارد، تصویر وی از نقش و جایگاه "خود" در رابطه و سطح ارتباط فرد با همسر، چگونه است؟ از خلال صحبت با زنان جمعیت نمونه، نتایج ذیل در پاسخ به این مسائل در خور توجه است:

الف) مؤلفه‌های رابطه رضایت‌بخش

با مطالعه اظهارات و اشارات مصاحبه‌شوندگان درباره توقعات و انتظارات آنها از یک رابطه مناسب با همسرانشان روشن می‌شود که همه زنان مورد تحقیق، تأمین برخی نیازهای درونی را برای پایایی و تداوم رابطه ضروری می‌دانند. مهم‌ترین انتظارات زنان را برای تحقق رابطه رضایت‌بخش زناشویی می‌توان در قالب مؤلفه‌های ذیل طبقه‌بندی کرد:

یکم، عمل‌گرایی: زنان نمونه اظهار داشته‌اند که برای تأمین رضایت از تعامل با همسرانشان نیازمند آنند که توجه، محبت و احترام مورد نیاز خود را نه در برهه‌های خاص، که در تمام رفتارها و وقایع زندگی احساس کنند. این نیاز را می‌توان در قالب "عمل‌گرایی" تعریف کرد؛ بدین ترتیب که تصویرسازی زنان از اهمیت و جایگاهشان نزد همسر، حاصل تک‌تک تجربه‌های عملی فرد در زندگی مشترک است.

دوم، عشق و نیاز به محبت و همدلی: اگرچه میل به پذیرش و محبت از سوی همسر در تمامی نمونه‌ها وجود دارد، اما صورت‌بندی آنها از مفهوم عشق و اهمیت آن در انتخاب همسر، بسیار متفاوت است. برخی افراد هم‌پای گفتمان غالب جامعه اعتقاد دارند

که اگر انتخاب با معیارهای صحیح عقلانی صورت بگیرد، عشق در طول زمان ایجاد خواهد شد. با این وجود، هیچ کدام از مصاحبه شونده‌گان ادعا نداشته‌اند که محصول نهایی تجربیات آن‌ها در زندگی مشترک رسیدن به این احساس است، اگرچه عکس این موضوع بیشتر صادق است.

سوم، پذیرش و تأیید از سوی همسر: این مؤلفه در نظر زنان نمونه برای تأمین رضایت از اهمیت بالایی برخوردار است و طیف وسیعی از خصوصیات جسمی تا ویژگی‌های درونی و اعمال و رفتار عینی آنان را پوشش می‌دهد. بسیاری از زنان در فرآیند ارتباطی با همسرانشان در صورتی به احساس آرامش و رضایت درونی دست پیدا می‌کنند که مورد تأیید همه جانبه همسرانشان باشند.

چهارم، کسب احترام و اعتماد متقابل: در این پژوهش، زنانی که رضایت نسبی از روابط زناشویی دارند و تفاهم و احترامی در زندگی کسب کرده‌اند، آن‌را محصول اعتماد متقابل می‌دانند. آنان با توجه به تجربه زندگی خود باور دارند زمانی می‌توان از اعتماد حقیقی سخن گفت که نتیجه آن، احترام به خواسته‌ها و نیازهای طرف مقابل باشد. البته، پاسخگویان تصورات متفاوتی از مفهوم احترام و دامنه عملکرد آن دارند.

پنجم، فهم متقابل: اگرچه همه زنان، داشتن تفاهم را به‌عنوان یک مؤلفه اثربخش در رابطه با همسرانشان عنوان می‌کنند، اما این تحقیق نشان می‌دهد ضرورت فهم متقابل بیشتر برای کسانی نمود پیدا می‌کند که "خود" شکل یافته‌تری دارند. از سوی دیگر، درک افراد از مفهوم تفاهم، بسیار متفاوت است. به نظر می‌رسد اکثر مصاحبه‌شونده‌گان در نهایت، تفاهم را وضعیتی ارتباطی می‌دانند که در آن، اختلافات فکری و سلیقه‌ای به حداقل می‌رسد. در عمل، رسیدن به چنین نقطه‌ای برای برخی افراد مستلزم پشت‌سر گذاشتن خواسته‌ها و ایده‌های فردی، به نفع جمع دو یا چند نفره بوده است.

ب) هویت فردی و خانواده

ایجاد ارتباط مناسب میان هویت فردی و هویت خانواده، یکی از دغدغه‌های اصلی زنان مورد مطالعه است. داده‌ها دال بر آن است که یکایک اعضای نمونه، تا حدی درگیر محقق کردن هویت فردی خود در فرآیند رابطه بوده‌اند. این موضوع در بعضی افراد، ناآگاهانه، نوظهور و همراه با ترس و تنش‌های بسیار است. همه افراد مورد بررسی، در فهم این نیاز، توانایی تفکیک آن از خودخواهی و توان تطبیق آن با وظایف خانوادگی، در یک سطح قرار ندارند. با این وجود هیچ یک از افراد نمونه را نمی‌توان یافت که به‌طور ضمنی خواهان در نظر گرفته شدن خواسته‌ها و اهداف شخصی نباشد و نخواهد که این ایده‌ها از سوی همسر و سایر افراد، مورد احترام و پذیرش قرار گیرد. در این میان، نوع تحصیلات، فرهنگ، باورهای مذهبی و... فضای ذهنی پیچیده و حتی متناقضی را در این رابطه برای فرد فراهم می‌آورد که در آن، آموزه‌های مختلف به جدال با یکدیگر می‌پردازند. در این فضا نباید از نقش تأثیرگذار "ویژگی‌های شخصیتی" و "تجربه زیسته" غافل شد. تجربه‌ای که فرد در تعامل واقعی با همسرش به دست می‌آورد می‌تواند تمام پیش‌فرض‌های ذهنی او را تحت تأثیر قرار دهد، چنان که نرگس، یکی از زنان جمعیت نمونه می‌گوید:

« ... قبلاً فکر می‌کردم که همونقدر که مرد می‌تونه به خواسته‌هاش اهمیت بده زن هم می‌تونه... اگه زن بخواد با این دید نگاه کنه چون مردها به این دید نرسیدن که تعادل باید باشه، در نتیجه اونیه که آسیب می‌بینه خانواده است...»

افرادی چون نرگس با وجودی که داشتن "خود" را به رسمیت می‌شناسند، اما در مسیر تجربه‌های زندگی و در فضایی که بیشترین پیوندهای زن را با خانه برقرار می‌کنند، ناچار به تعدیل "خود" و یا حتی حذف آن می‌شوند. این امر زمانی تشدید می‌شود که باورهای ذهنی اطرافیان موید این امر باشد که فضاهای شخصی زنان می‌تواند و باید تحت کنترل و اداره مردان درآید.

ج) رابطه جنسی و رضایت روانی

اغلب زنان، ارتباط گسترده و بسیار پیچیده‌ای میان نوع تعامل در رابطه جنسی و ادراک و فهم خود از کلیت فضای ارتباطیشان با همسر برقرار می‌کنند. از نگاه آنان، میزان رضایت از رابطه با همسر، تا حد زیادی متأثر از رضایت‌بخش بودن این نوع رابطه است. برای اکرم که بارها و بارها تجربه ناموفق ارتباطی خود و همسرش را مورد بازبینی قرار داده است، تأثیر رابطه موفقیت‌آمیز جنسی در دیگر لحظه‌های زندگی، بسیار روشن است:

« ... من فکر می‌کنم پایه زندگی همینه، اگه کسی روابط زناشویی موفق داشته باشه، مسلماً زندگی موفق خواهد داشت. در مقابل مشکلاتی هم که تو زندگی پیش میاد، در مقابل بچه و سایر مسائل هم با اون آرامش برخورد می‌کنه».

با وجود اشتراک واژگانی پیرامون رابطه موفق جنسی، به نظر می‌رسد که فهم افراد از موفقیت در رابطه در یک سطح نیست. هر فرد به خاطر محدودیت‌های تجربی، حدود و آمال مشخصی را از این رابطه در نظر دارد. با این حال هم نظرات مستقیم خود برخی از افراد نمونه و هم بازتفسیر ایده‌های آنان پیرامون رابطه جنسی رضایت‌بخش، حاکی از آن است که آنچه در رابطه جنسی برای زنان بیشترین اهمیت را دارد، این است که خواسته‌هایشان و شأن انسانی آنان از سوی مردان محترم دانسته شود.

۴-۲) زمینه و عناصر مداخله‌گر

روشن است که در تحقق رضایت از زندگی زناشویی، مجموعه‌ای از عوامل دخالت دارند. در واقع، شرایط مداخله‌گر^۱ زمینه ساختاری وسیع‌تری را پوشش می‌دهند که روی پدیده اثر می‌گذارند. عناصر مداخله‌گر نظیر فرهنگ، پایگاه اقتصادی-اجتماعی، زمان و مذهب، از جمله مهم‌ترین عناصر تأثیرگذاری هستند که نه تنها بر پدیده مرکزی پژوهش که بر شرایط علی و به‌خصوص راهبردهای کنش اثر می‌گذارند و در نتیجه، پیامدها را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهند. از آن‌جا که با توجه به محدودیت‌های این کار

پژوهشی، تمرکز گسترده روی همه این عوامل ممکن نیست، تنها مقوله‌هایی مورد اشاره قرار می‌گیرند که طی آن خود مصاحبه‌شوندگان به اهمیت تاثیرگذاری آن عوامل بر رابطه رضایت‌بخش اشاره کرده‌اند. تحقیقات پیشینی صورت گرفته در این حوزه‌ها نیز از نگاه این پژوهش، مؤید ارتباط مفهوم رضایت زناشویی با هر یک از این عوامل است.

یکم، فرهنگ: فرهنگ^۱ هم بر ادراک فرد از رابطه زناشویی و مؤلفه‌های آن اثر می‌گذارد و هم در تعریف کنش اخلاقی و انتظارات اخلاقی فرد، مداخلت دارد. همچنین انتخاب و نحوه به‌کارگیری راهبردها نیز از این عامل تاثیر می‌پذیرند. با این وجود به نظر می‌رسد کسانی که بیشتر از سایرین درگیر اختلافات فرهنگی خود و همسرشان بوده و از عوارض آن تاثیر پذیرفته‌اند، بیشتر از سایرین به اهمیت آن توجه کرده و آن را موشکافی می‌کنند.

مصاحبه‌شوندگان نیز اعتقاد داشتند که وجود یا فقدان زمینه‌های فرهنگی مشترک می‌تواند روی رابطه زناشویی اثرگذار باشد. با این وجود، اکثر آنان بر این باور بودند که در صورت حاد نبودن اختلافات فرهنگی می‌توان با بهره‌گیری از سایر عوامل، تاثیر نامطلوب اختلافات فرهنگی را به حداقل رساند.

دوم، پایگاه اجتماعی-اقتصادی: تا پیش از گردآوری داده‌ها این فرض وجود داشت که زنان در هر وضعیت اجتماعی-اقتصادی، تا حدی انتظارات و نیازهای جدید ارتباطی را تجربه می‌کنند. در همین جهت با دو نفر از افراد نمونه که هم دارای زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی متفاوتی بودند و هم در وضعیت اقتصادی بسیار بدی به‌سر می‌بردند، مصاحبه شد. در پی انجام مصاحبه‌های ظاهراً ناموفق با این دو نفر، این گزاره شکل گرفت که اندیشه رابطه رضایت‌بخش زناشویی، تنها زمانی در زنان بروز پیدا می‌کند که حداقلی از امکانات رفاهی در زندگی وجود داشته باشد. در واقع، فقر چنان زندگی این افراد را تحت تاثیر قرار داده بود که مجالی برای پرداختن به ابعاد کیفی‌تر زندگی نمی‌یافتند.

یکم، خودآفرینی: این واژه به تلاش‌های آگاهانه یا ناخودآگاه زنان برای دادن معنایی جدید به خود و نقش و جایگاه آن در رابطه اشاره دارد. این تلاش زنان را می‌توان نوعی بازی نقش دانست. در میان افراد نمونه، اکرم تقریباً تمام راه‌های ساختن یک "خود" مناسب برای رابطه‌ای مطلوب با همسر را آزموده است. در این مسیر، آموزش‌های مستقیم و غیرمستقیم کمک زیادی به او کرده‌اند:

«... با خودم فکر کردم خوب این زندگی، اونی رو که می‌خواستم به من نداد، حالا خودم پیش قدم بشم و خودم رو بسازم... اوادم کتاب‌های زیادی خوندم، احادیثی درباره این که هر زنی در مقابل شوهرش از نظر جنسی چه وظایفی داره... با دیگرانم صحبت می‌کردم...»

دوم، حذف فردیت: در میان راهبردهایی که فرد در زندگی پیش می‌گیرد، شاید انفعالی‌ترین راه‌کار زمانی باشد که فرد در نهایت می‌کوشد با حذف فردیت خود به نفع جمع و به‌خصوص همسر، بقای رابطه را تضمین کند. کنش اخلاقی، با مؤلفه‌هایی نظیر احترام و باور به خود و دیگری، در شکل‌دهی این فرآیند، تأثیری غیرقابل انکار دارد.

سوم، بازتوصیف‌گری: بسیاری از زنان با روی آوردن به راهبرد بازتوصیف‌گری می‌کوشند معنای جدیدی برای تجربیات عینی و ذهنی خود در رابطه با همسر خلق کنند. داشتن درک و نگاه خوش‌بینانه‌تری به واقعیت، اغلب محصول این تلاش است. کلیه عوامل اثرگذار و از جمله مذهب می‌توانند تأثیر زیادی بر گرایش فرد به بازتوصیف روابط و رفتارها داشته باشند. رویا از آن دست زنان در این تحقیق است که از منظر جدیدی به زندگی نگاه می‌کند؛ نگاهی که در آن خدا همواره نزدیک و همراه انسان است:

«الان چندوقته که زندگی رو خیلی زیبا می‌بینم، خیلی خدا بهم لطف کرده، الان میگم که همه سختی‌های زندگی امتحان الاهیه و خدا همیشه خیلی نزدیک آمده. وقتی آدم اینجوری نگاه می‌کنه همه چی آسون میشه...»

به نظر می‌رسد زنان برای داشتن توصیف جدیدی از زندگی و یک واقعه خاص، از سایر وقایع و اتفاقات زندگی نیز الهام می‌گیرند. در حقیقت، موفقیت و احساس مثبت فرد از رفتار همسر در یک برهه و تجربه خاص، این توان را به زن می‌بخشد که تجربه‌های ناخوشایند دیگر را در پرتو آن، تحمل پذیرتر کند. یکی از این عرصه‌ها، رابطه جنسی است که برای بیشتر زنان، کسب رضایت نسبی در این عرصه می‌تواند روی درک آن‌ها از کلیت رابطه اثر بگذارد.

چهارم، خود - مرجعیت: منظور از این راهبرد آن است که زنان کم‌وبیش می‌کوشند با مرور و جمع‌بندی تجربیات پیشین خود، راهی برای بهبود وضعیت آتی پیدا کنند. در واقع، هر فرد برای محقق کردن مولفه‌های مهم در رابطه رضایت‌بخش، همواره زندگی خود را مورد مطالعه قرار می‌دهد و از دل آن، راه‌کارهایی برای آینده خلق می‌کند. فاطمه که نسبت به دیگر مصاحبه‌شوندگان، وضعیت ارتباطی بهتری با همسرش دارد، بر موثر بودن کاربست این راهبرد در زندگی‌اش تأکید می‌کند. به اعتقاد وی، رابطه هر دو نفر، ویژگی‌ها و شرایط خاص خودش را دارد و نمی‌توان با استفاده از روایت‌های بیرونی، مسائل درونی آن را حل کرد:

«... فکر می‌کنم تو زندگی بیشتر تجربه خودم مهم بود تا مشورت و کمک گرفتن. کسانی که دور و برم بودن رو شایسته این نمی‌دیدم که کمکی برای خودم بگیرم. فکر می‌کنم تجربه بیشترین اثر رو داشت. از همون اول حواسم بود به زندگیم که چی میشه اوقاتمون تلخ میشه و چی زندگیمون رو شیرین می‌کنه...»

پنجم، تصویرسازی از آینده: این راهبرد بیشتر زمانی به کار می‌آید که فرد با تسلیم نسبی در برابر احساس ناتوانی از برقراری رابطه مطلوب، حل آن‌را به گذشت زمان و بهبود تدریجی و اتفاقی شرایط واگذار می‌کند. در واقع، این چشم‌انداز که در آینده تحول عمیقی در زندگی رخ خواهد داد، زنان را به سازگاری بیشتر با شرایط فعلی خود سوق می‌دهد. اکرم که قبل از ازدواج، آرزوی تحصیلات بالا را در سر می‌پروراند، زندگی با همسرش او را به سمت دیگری هدایت کرده است:

یا می‌توانند پیامدی از یک کنش اخلاقی باشند. با جمع‌بندی همه داده‌های تحقیق و با در نظر گرفتن پیشینه نظری پژوهش به نظر می‌رسد بیشتر دغدغه‌های افراد نمونه در فرآیند ارتباط، به مسأله جایگاه فرد در رابطه باز می‌گردد. به همین دلیل، دستیابی به گزاره‌های اخلاقی منطبق با نیازهای امروزین فرد، از اهمیت به‌سزایی برخوردار می‌شود. برای مثال، نسیم در توضیح اهمیت اخلاق در رابطه زناشویی، قبل از هر چیز، اخلاق معطوف به حفظ فردیت را مد نظر قرار می‌دهد:

« ... وقتی مرد فکر کند که آره من به انسانم، خوب طرف مقابلم هم به انسانه، من حق انتخاب دارم، اون هم همین‌طور، مسلماً این تو روابطشون اثر داره. ما تو قرارداد زناشویی در کنار هم قرار گرفتیم، ولی قرار نیست که من تعیین‌کننده همه چیز باشم. »

با این وجود، پیشینه جایگاه زنان در فرآیند ارتباط، نقش تأیید و یا تکذیب‌کننده فرهنگ و یا مذهب، چالش‌های عمیق درونی آن‌ها برای تصمیم‌گیری بین جایگاه سنتی و امروزین خود، تفاوت تحولات فکری مردان در این حوزه و... همگی ادراک فرد از رابطه رضایت‌بخش را با چنان تعارضات و پرسش‌های پیچیده‌ای مواجه می‌سازند، که هر فردی بنا بر حوزه تجربی خود، دست به تدوین و یا استفاده از بینش‌های اخلاقی تازه‌ای می‌زند که نیازهای ارتباطی امروزش را پاسخ بگوید.

اکثر افراد نمونه، به لحاظ نظری باور دارند که یک کنش اخلاقی بیش از هر چیز کنشی است که در آن، برآیند مناسبی از منافع و نیازهای خود و دیگری وجود داشته باشد. اما مقایسه این دیدگاه نظری و عملکردهای حقیقی زنان مورد مطالعه در عرصه‌های مختلف زندگی نشان می‌دهد که نوعی پارادوکس میان انتظارات اخلاقی زنان از همسر و از خود وجود دارد. در واقع، زنان زمانی که از کنش اخلاقی سخن می‌گویند بیشتر کنش‌های همسر نسبت به خود را مد نظر دارند و این‌که این نوع کنش تا چه حد می‌تواند روی احساس رضایت درونی آن‌ها تأثیر داشته باشد. اکثر زنان نمونه انتظار دارند همسرانشان آنان را همچون خود در نظر بگیرند و این بینش را در کنش‌ها و

انتخاب‌هایشان دخالت دهند. اما عملکرد خود آنان در عرصه‌های عملی زندگی حاکی از این است که زنان در نهایت به حذف خود به نفع دیگری سوق پیدا می‌کنند.

۴-۴) راهبردهای کنش / کنش متقابل

منظور از راهبرد^۱ در این پژوهش، رویکردها یا تدابیری است که فرد برای تداوم و هدایت وضعیت‌های مثبت پدیده، یعنی رضایت از زندگی زناشویی و عمدتاً برای مدیریت، کنترل و یا واکنش به وضعیت‌های منفی آن به کار می‌گیرد. هدف زنان از به‌کارگیری این راهبردها بازگرداندن رابطه به وضعیت متعادل و مطلوب و بالا بردن ابعاد کیفی آن است. با وجود آن‌که راهبردها تلاش‌های فرد برای تطبیق واقعیت با خود و یا بالعکس هستند، اما هیچ‌کس در انتخاب و پیش‌برد آن‌ها از دخالت عوامل و زمینه‌های تأثیرگذار بر کنار نیست. بنابراین، فرد می‌کوشد در جهانی که همه عوامل برای شکل‌دهی به روابط او در هم پیچیده‌اند، راهی به سوی رابطه بهتر باز کند. کنش اخلاقی که در میان این عوامل بیشتر مورد توجه پژوهش حاضر است نیز با تأثیری که در نگاه فرد ایجاد می‌کند می‌تواند انتخاب و جهت‌گیری راهبردها را با تغییراتی مواجه کند. راهبردها را در این تحقیق می‌توان در دو بخش طبقه‌بندی کرد:

الف) راهبردهای خود - محور

داده‌های گردآوری شده نشان می‌دهد بیشترین تدابیری که زنان اتخاذ می‌کنند، معطوف به خود آنان است. حقیقت آن است که تأثیرات منفی برخی شرایط اثرگذار، فرآیند ارتباطی را با چالش‌هایی مواجه می‌کند. در این شرایط، برخی تغییرات درونی و بیرونی "خود"، گاهی به تنها سلاح زنان برای بهبود شرایط تبدیل می‌شود. این تغییرات را می‌توان در قالب راهبردهای مشخصی پی گرفت:

یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که اغلب پاسخگویان، حوزه اخلاق را بسیار گسترده‌تر دانسته و مؤلفه‌های عمیقی را به آن منتسب می‌کنند. اگرچه اکثر پاسخگویان نمی‌توانستند در مطالب اولیه خود، تعریف روشنی از مصادیق و محدودیت‌های کنش اخلاقی ارائه بدهند، اما، "انسان اخلاقی" را کسی می‌دانستند که باورهای انسانی و اخلاقی‌اش در تمام عرصه‌های زندگی متجلی شود.

مطالعه داده‌ها، ویژگی مهم دیگری از اخلاق را در میان زنان نشان می‌دهد. بیشتر افراد نمونه، پیش از پرداختن به مصادیق کنش اخلاقی، اولین نمودهای اخلاق را در نوع تعامل فرد با دیگری شناسایی می‌کنند. به بیان دیگر، از نگاه آنان، صفات ذاتی و انتزاعی فرد اخلاقی، چندان روشن و تعریف شده نیست، ولی عرصه عمل اخلاق از نگاه آنان در پیوندشان با "دیگری" معنا می‌یابد.

در واقع، این دسته از پاسخگویان، کنش اخلاقی را کنشی دانسته‌اند که در آن احترام به جایگاه و شئون انسانی فرد مقابل، رفتارهای فردی را به نظم درآورده و جهت‌گیری آن‌را روشن می‌کند.

فاطمه که به‌نظر می‌رسد در طول زندگی بیش از دیگران دغدغه‌های اخلاقی داشته است، این موضوع را با توجه به تفسیر خود از تجربه‌های اطرافیانش توضیح می‌دهد:

« خیلی وقت‌ها آقایون می‌گن من برای این که تو اذیت نشی من اینو می‌گم... ولی دلیلی نداره شوهرم بگه می‌خوای فلان جا بری با آژانس برو، اون باید این اعتماد رو به من بکنه که خودم انتخاب کنم، شاید من دوست دارم با اتوبوس برم بیرون، اگرچه بعضی‌ها به لحاظ شرعی این‌رو حق مرد می‌دونن اما به نظر من نمیشه گفت که این آدم با اخلاقیه، به‌نظر من اون همسرش رو نشناخته یا اصلاً زندگی رو نشناخته که برای این چیزها حد و مرز تعیین می‌کنه... من این چیزهارو نشونه اخلاق نمی‌دونم علی‌رغم این که شاید اون مرد خیلی خوشرو باشه...»

زنان مورد مطالعه، هنگام ارزیابی کنش‌های مردان از آنها انتظار دارند که بر مبنای رویکردی اخلاقی، سهم مناسبی برای دیگری نیز قائل شوند و او را نیز همچون خود

محترم بدانند. به بیان دریدا^۱ می‌توان گفت که زنان توقع دارند از نگاه مردان یک "خود دیگر"^۲ باشند، یک خود با اهمیت و منزلتی همپا و همانند مردان (نوریس، ۱۳۸۵: ۲۶۵).

از جمله ویژگی‌هایی که افراد نمونه برای کنش اخلاقی قائلند این است که آنان اخلاق را نه صرفاً بر مبنای باورهای ذهنی فرد که بر مبنای نمودهای بیرونی‌اش می‌سنجند.

از سوی دیگر، در میان اغلب پاسخگویان این باور وجود داشت که اخلاق می‌تواند به خودی خود و بدون تکیه بر سایر عوامل وجود داشته باشد. مریم در این زمینه چنین می‌گوید:

«... اخلاق به ارزشه، الان بری پیش به مسیحی، اون هم گذشت، راستگویی و... رو قبول داره، اینا بسته به دین نیست، اگه اخلاق باشه از دو تا دین هم میشه با هم زندگی کرد...»

دوم، دامنه عمل اخلاق: بر خلاف تصور اولیه تحقیق، افراد نمونه در تلقی از عرصه عمل اخلاق در زندگی، تفاوت‌های چشمگیری نداشتند. تقریباً همه مصاحبه‌شوندگان با توجه به تعریف خود از اخلاق اعتقاد داشتند که کنش اخلاقی منحصر به یک زمان و یا عرصه خاص نیست و با دیگر کنش‌های فرد در هم آمیخته شده است. برای مثال، اکثر پاسخگویان معتقد بودند که اخلاق، تاثیر عمیقی بر عملکرد و پیامدهای رابطه جنسی خواهد گذاشت. در واقع، اغلب زنان مشکلات احتمالی خود و دیگر زنان را در رابطه جنسی، محصول نادیده گرفته شدن هویت مستقل و شأن انسانی خود در این رابطه می‌دانند.

ب) صورت‌بندی حاصل از بازتفسیر محقق

به نظر می‌رسد افراد نمونه به صورت ناخودآگاه، مولفه‌هایی را در یک رابطه رضایت‌بخش زناشویی مهم می‌پندارند که یا آشکارا مفاهیمی اخلاقی به‌شمار می‌روند و

1- Jacques Derrida

2- alter ego

سوم، سن ازدواج: با تأمل روی داده‌های گردآوری شده به نظر می‌رسد کسانی که در سنین پایین‌تری ازدواج کرده‌اند، پیش‌فرض‌های مبهم‌تری پیرامون مولفه‌های رابطه رضایت‌بخش زناشویی داشته‌اند؛ پیش‌فرض‌هایی که در سال‌های بعد در مواجهه با تجربیات واقعی در زندگی زناشویی، دستخوش تحولات عمیقی شده است.

چهارم، الگوهای ذهنی: عامل سن می‌تواند با شکل‌گیری و توسعه باورها و الگوهای ذهنی راجع به ازدواج مرتبط شود. باورهای ذهنی پیشینی فرد با تصورات وی راجع به معنای زندگی زناشویی ارتباط دارند. عینی شدن و یا نشدن این باورهای ذهنی هرکدام می‌توانند در جریان سیال و پیش‌رونده تغییرات فکری فرد، اثرات مثبت و یا منفی روی رابطه با همسر داشته باشند.

پنجم، باورهای مذهبی: باورهای مذهبی نیز در زندگی پیش و پس از ازدواج اغلب زنان و مردان جامعه ما اهمیت بسیار دارند. این گونه باورها می‌توانند در تعریف فرد از زندگی مشترک، ملاک‌های انتخاب همسر، تعریف و تقسیم نقش‌ها و در لحظه لحظه تعامل فرد با همسر تاثیرگذار باشند. با مطالعه داده‌های این پژوهش به نظر می‌رسد که تاثیرگذاری مذهب بر رابطه زناشویی را از دو نگاه مثبت و منفی می‌توان پی گرفت. همه مصاحبه‌شوندگان به یک اندازه و به یک شکل به مذهب پای‌بند نبودند. با این وجود، در صحبت‌های همه آن‌ها ردپای مذهب در لحظه‌های تصمیم‌گیری آشکار است. تاثیر مذهب بر مهم‌ترین عامل اثرگذار از نگاه این پژوهش، یعنی "اخلاق" هم قابل توجه است. در واقع، با وجود آن‌که در نگاه این پژوهش، اخلاق قائم به ذات است، اما در عین حال مذهب می‌تواند بهترین و آسان‌ترین راه برای نیل افراد به سوی کنش اخلاقی باشد.

ششم، تجربه زیسته: باورهای ذهنی فرد پیرامون رابطه مطلوب با همسر، تنها زمانی معنای حقیقی خود را پیدا می‌کنند که در بستر تجربه به آزمون گذاشته شوند. مولفه‌هایی که زنان نمونه در رابطه زناشویی مطلوب، مهم می‌شمارند، متأثر از آگاهی‌هایی است که آنان در تجربه خاص خود با همسرانشان کسب کرده‌اند. کسب این آگاهی‌ها متضمن پشت سر گذاشتن تجارب مثبت و منفی بسیاری است.

۳-۴) شرایط علی: نگرش و کنش اخلاقی

مهم‌ترین عاملی که این پژوهش سعی در کشف و توصیف رابطه آن با رضایت زناشویی دارد، "نگرش و کنش اخلاقی" است.

مفهوم اخلاق، در عین عمق و پیشینه‌ای که دارد، محل مناقشه و بحث فراوان است. با در نظر داشتن این نکات در تعریف اخلاق، بدو این نظر مورد قبول بوده است که افراد می‌توانند بدون اتکا به منابع بیرونی نیز خوبی‌ها و بدی‌ها را بشناسند. اگرچه سایر عوامل اثرگذار همچون مذهب و یا فرهنگ، به روشن‌تر شدن مصادیق این مفهوم کمک می‌کنند، اما از آن‌جا که کج‌فهمی و یا انحراف این عوامل گاه می‌تواند حتی مانع کنش اخلاقی افراد شود، اعتماد به توان فهم اخلاقی مستقل افراد ضروری به‌نظر می‌رسد.^۱

مهم‌ترین سؤالی که در ارتباط با پژوهش حاضر مطرح می‌شود این است که آیا آنچه در حوزه رضایت زناشویی باید کشف و توصیف شود، ادراک ذهنی خود افراد از اخلاق و ارزیابی آنان از تأثیری است که این مفهوم می‌تواند بر رابطه زناشویی داشته باشد، یا کنش‌هایی است که با اتکا به فهم نظری می‌توان آن‌ها را اخلاقی دانست؟ این کنش‌ها، رفتارهایی است که افراد آگاهانه آن‌ها را اخلاقی شناسایی نمی‌کنند؛ اما در جای‌جای توصیفشان از زندگی، حضوری پر رنگ دارند و از دیدگاه نظری می‌توانند مفاهیمی اخلاقی به‌شمار آیند. با توجه به اهمیت این دو موضوع، کوشش شده است هر دو رویکرد در این تحقیق پی گرفته شود.

الف) صورت‌بندی فرد از مفهوم اخلاق

یکم، ویژگی‌های کنش اخلاقی: برخلاف این تصور اولیه که بیشتر افراد، درکی سطحی از اخلاق داشته و عموماً اخلاقی بودن را معادل خوش‌خلق بودن می‌دانند،

1- moral action and attitude

۲- برای بحث مفصل درباره خودبسنده بودن اخلاق و به‌خصوص رابطه آن با دین به کتاب "دین، در ترازوی

اخلاقی" نوشته ابوالقاسم فنایی مراجعه شود.

نگاه وی محصول گذر از عشق رمانتیک^۱ به عشق سیال^۲ در دوران متأخر است و در آن تاثیر تضمین‌کننده‌های بیرونی رابطه، به حداقل خود می‌رسد (گیدنز، ۱۳۸۳: ۱۳۲). در این‌جا، افراد جریان "دمکراسی احساسات"^۳ را دنبال می‌کنند که در واقع، تبلور دمکراسی در سطح نهاد خانواده است (گیدنز، ۱۳۷۹: ۵-۱۰۴). این همان میل فراگیری است که افراد مورد مطالعه به آن کشش دارند؛ میلی که اگرچه مبانی نظری آن برای اکثر افراد ناشناخته است، اما در خواسته‌های نوپدید نمود می‌یابد که افراد از روابطشان انتظار دارند. مسلم است ظهور چنین میلی در میان افراد نمونه که پیوندهای عمیقی با نهادهایی چون مذهب دارند، با چالش‌ها و پرسش‌های بی‌شماری مواجه می‌شود. در جستجوی زمینه‌هایی که انتظارات نوپدید افراد را از خانواده موجب شده‌اند، گرایش افراد به داشتن هویت مستقل در رابطه زناشویی و تغییرات خاصی که در سال‌های اخیر در حوزه زنان رخ داده است بیش از هر چیز نمود می‌یابد. طرح موضوع "هویت شخصی"^۴ در حالی زنان را تحت تاثیر خود قرار داده است که تا پیش از این هویت زن ارتباط نزدیک‌تری با نقش مادری و همسری داشته است. بنابر آنچه که گیدنز از ویژگی‌های "عشق رمانتیک" حکایت می‌کند، تقلیل جایگاه زنان به نقش‌های خانگی و هویت وابسته آن‌ها به خانواده و به‌خصوص مرد از خصوصیات این نوع رابطه است. با اهمیت یافتن "فرد" و جنبش‌هایی که برای تغییر وضعیت زنان در دوران اخیر صورت پذیرفته، زنان بیش از پیش خواستار تغییر وضعیت روابط شده‌اند و از نگاه گیدنز به سردمداران گذر از عشق رمانتیک به "عشق سیال" تبدیل گردیده‌اند؛ نوعی از رابطه که در آن هر فرد بتواند هویت فردی و خواسته‌های شخصی خود را دنبال کند.

(Giddens, 2002: 58)

با تحلیل داده‌ها، مشخص می‌شود که تعریف فرد از خود و هویت خویش، تاثیر به‌سزایی بر روابط او با دیگر افراد و به‌خصوص در رابطه زناشویی دارد. این موضوع،

1 - romantic love

2 - confluent love

3 - democracy of emotions

4 - self identity

جزئی از چالش‌های عمیقی است که تحت عنوان "برجسته شدن فرد در دوران مدرن" و گرایش به وجود "من" مستقل در عرصه‌های خصوصی خانوادگی، بخش عمده‌ای از اندیشه تفکر معاصر و برداشت‌های ذهنی کنش‌گران را پیرامون رابطه مطلوب تحت تاثیر قرار داده است.

با وجود این‌که همه افراد جامعه تا حدی متأثر از این تغییر در جایگاه فرد در رابطه زناشویی هستند، اما به نظر می‌رسد زنان در این روند و در سایر عرصه‌های تغییر، وضعیت پیچیده‌تری را تجربه می‌کنند؛ به گونه‌ای که حتی در میان سستی‌ترین زنان مورد مطالعه نیز ردپای هرچند کم‌رنگی از اندیشه‌های برابری‌طلبانه به چشم می‌خورد. اکثر زنان، فارغ از توانایی تبیین نظری از وضعیت و نیازهای خود در خانواده، به نوعی، خواستار تغییر در روابط سلسله‌مراتبی متداول در خانواده‌ها هستند؛ روابطی که در آن، هویت متمایز آنان بیش از پیش مورد توجه و احترام باشد. مفهوم "من" به خودی خود مفهوم جذابی است و می‌تواند نقش منفعل پیشین زنان را تا حدودی تعدیل کند. اما یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که به دلیل فقدان پشتوانه‌های فکری و فرهنگی لازم برای هدایت آن، به ندرت ترکیب مناسبی میان خود و دیگری به وجود می‌آید.

این موضوع در حالی اهمیت می‌یابد که تا پیش از این، زنان بیش از مردان در ارتباط با خانواده و خانه‌داری کسب هویت می‌کردند و در واقع هویت جمعی‌تری داشتند. لذا میل به ایجاد نوعی رابطه که در آن هر یک از طرفین با سرمایه‌های برابری وارد تعامل شوند، بیشتر صورت آرمانی به خود می‌گرفت و در عمل با چالش‌ها و دشواری‌های بسیاری مواجه می‌شد. در واقع، نداشتن ادراک کافی از فرصت‌ها و محدودیت‌های "فرد" گاه به خودخواهی و در اکثر موارد به گذر کردن از "خود" به نفع خانواده منجر می‌شود. آنچه را که گیدنز "تحقق نفس" می‌نامد و برآمده از "خود" و آگاهی متقابل دائمی میان خود و دیگری" است، در اثر تاثیرات پیچیده عوامل مؤثر بر روابط میان زنان و مردان، پیش از نمود یافتن، خاموش می‌شود.

یکم، بی‌تفاوتی و عادت: این مفهوم حکایت از آن دارد که افراد نمونه، در برهه‌هایی از زندگی اگرچه احساس رضایت چندانی را از رابطه با همسر تجربه نمی‌کنند، اما نسبت به این موضوع هم حساسیت چندانی ندارند. در این‌جا فرد با طبیعی قلمداد کردن این نوع رابطه با همسر، تلاش درونی و بیرونی برای بهبود فضای ارتباطی را رها می‌کند. در این نوع رابطه، عمدتاً توجه به فرزندان و فعالیت‌ها و فضاهای جنبی، جایگزین نیازهای ارتباطی فرد با همسر می‌شوند. اکرم (یکی از مصاحبه‌شوندگان) که با روحیه‌ای جستجوگر و سرکش، همواره در جستجوی روابط عمیق‌تری با همسرش بوده است، حضور منفعل همسرش در زندگی و نقش کم‌رنگ خود را در کنش‌های همسرش ناشی از عادت وی به این فضا می‌داند:

«...شوهرم به حس عادت بهم داره، علاقه‌ای بینمون نیست، آگه علاقه‌ای هست، علاقه در اثر عادت. مثلاً آگه این گلدون بشکنه، چون چند وقت این‌جا بوده، تا مدت‌ها ذهنمو مشغول می‌کنه. وقتی به نغم از زندگی آدم بره، همینه، چون به حضورش عادت کرده بودم، اما مطمئنم نه اون عشقی به من داره و نه من به اون، چون می‌بینم اونم خیلی راحت رو من پا می‌گذاره، منم خیلی راحت روی اون پا می‌گذارم...»

دوم، تسلیم: این پیامد را می‌توان در ادامه پیامد عادت مورد بررسی قرار داد. در این شرایط، فرد اگرچه به ضعف‌های ارتباطی خود آگاه بوده و آن‌ها را فراموش نکرده است، اما آن‌ها را به‌عنوان یک وضعیت ناگزیر و یا حقیقی پذیرفته است. راهبردهایی چون بازتوصیف‌گری، به قابل قبول‌تر کردن این نوع وضعیت زنان کمک می‌کند. نسیم از جمله کسانی است که به دلیل انتخاب آگاهانه و بازتوصیف‌های مکرری که از وضعیت ارتباطی خود انجام می‌دهد، غالب اوقات ضعف‌های ارتباطی را برای خود پذیرفتنی‌تر می‌کند:

«...خوب من تحصیل خودم و همسرم برام خیلی مهم بود، در نتیجه الانم احساس نمی‌کنم که بازی خوردم، چون می‌گم آگه دنبالش نرفتم خودم نخواستم، آگه می‌خواستم می‌تونستم برم. خوب این برام خیلی مهمه...»

سوم، انزوا: در این جا فرد، عدم تحقق مولفه‌های رابطه رضایت‌بخش را تشخیص داده و راهبردهای اتخاذ شده نیز نتوانسته‌اند سطح بالاتری از رضایت را برای وی فراهم کنند. شرایط و عوامل اثرگذار نظیر باورها و ایده‌آل‌های اخلاقی نیز نتوانسته‌اند به بهبود احساسات درونی فرد کمک کنند. در این شرایط، فرد بیشترین تعارضات درونی را تجربه می‌کند. احساس انزوا نمودهای مختلفی می‌یابد که یکی از آنها بازیابی مکرر و توأم با رنج گذشته است. مطالعه داده‌ها نشان می‌دهد بعضی از اعضای نمونه که ناکامی‌های ارتباطی بیشتری را تجربه کرده‌اند بیش از سایرین دست به بازیابی گذشته می‌زنند. سوده در این باره می‌گوید:

«... من قبلاً به جور دیگه بودم، اهل حرف بودم، اهل تعریف بودم... دختر خیلی پر جنب و جوشی بودم..... به زمانی شوهرم توی خونه بود ولی من براش نامه می‌نوشتم... تو طول زندگی شوهرم به جوری رفتار کرده که من این کار رو کم کردم، وقتی می‌بینم شوهرم برمی‌گرده می‌گه بیا اینو ببین، فلانه، شر شیطونه، منم زود سرخورده میشم... وقتی می‌بینم طرفم زیاد توجه نمی‌کنه خوب منم به مرور زمان سرد میشم...»

۵) دستاوردهای نظری پژوهش

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهند در میان افراد مورد مطالعه، عوامل بیرونی که از بقای روابط زن و مرد در خانواده محافظت می‌کردند تضعیف شده‌اند. این تغییرات باعث شده است که ثبات روابط انسانی بیش از هر چیز به "کیفیت خود رابطه" متکی باشد. در این جهت، جزء جزء فرآیند ارتباطی فرد با طرف مقابل، از اهمیت بالایی برخوردار می‌شود. اهمیت یافتن مولفه‌هایی از این دست موجب شده است که زنان بیش از گذشته به بازیابی دائمی روابط خود دست بزنند و طالب فهم و تحلیل عمیق‌تر تجربیات و انتظارات خود از رابطه باشند. این فرآیند، نزدیکی بسیاری با مضمونی دارد که در اصطلاح "رابطه ناب"^۱ آنتونی گیدنز^۲ تجلی می‌یابد، یعنی نوعی از رابطه که از

1- pure relationship

2- Anthony Giddens

« من آگه نتونم حرف بزنم خیلی بهم سخت می‌گذره. باید بگم... نه که واکنش همسرم حتماً خیلی خوب باشه، گاهی می‌گم این حرف رو به دیوار می‌زدم واکنشش خیلی بهتر بود، ولی خودم باز می‌گم شاید باید تخلیه روانی بشم...»

دوم، واکنش‌گری: این راهبرد نیز چون دیگر راهبردها ارتباط وثیقی با سایر زمینه‌ها و عوامل اثرگذار و البته با بینش اخلاقی فرد دارد. بسیاری از زنان به لحاظ فرهنگی و شخصیتی، کمتر چنین رویکردی را که مستلزم مقاومت آشکار در برابر همسر است پی می‌گیرند. باورهای اخلاقی چون گذشت نیز در صورت وجود، به مانعی در برابر راهبردهای فعالانه زنان تبدیل می‌شوند که راهبردهایی چون ابراز خشم و خشونت کلامی و رفتاری، از این جمله‌اند. مطالعه صحبت‌های مصاحبه‌شوندگان نیز حاکی از آن است که بعضی زنان به خاطر پیشینه تاریخی جایگاه زن در خانواده، عمدتاً تمایلی به استفاده از این رویکرد ندارند.

سوم، رویکرد انفعالی: این راهبرد، به عکس راهبرد پیشین عمل می‌کند. به نظر می‌رسد زمانی که گفت‌وگوی طبیعی میان زن و مرد ثمربخش نباشد، بیان خواسته‌ها و نیازها با توسل به راهبردهایی چون گریستن و درخواست منفعلانه آنان به امری رایج بدل می‌شود. اگرچه این رویکرد در ظاهر اوج انفعال زنان را به نمایش می‌گذارد، اما در واقع نشانگر این است که آنان هنوز امیدی به تغییر وضعیت از سوی طرف مقابل دارند.

۴-۵) پیامدها

پیامدها^۱ به‌عنوان آخرین حلقه رضایت، محل تجلی برآیند همه عوامل پیشین هستند. پیامدها در هیچ یک از نمونه‌های پژوهش، دقیق و ثابت نیستند و راهبردها هرگز پایان نمی‌یابند. تسلیم در برابر وضعیت ارتباطی، دائماً نطفه‌های مقاومت^۲ را در خود می‌پروراند. به همین دلیل، در ادامه تلاش شده است تحت دو عنوان کلی "احساس رضایت" و "احساس عدم رضایت" وضعیت غالب بر افراد در برهه‌های مختلف به

1- consequences

2- resistance

تصویر در آید. البته ممکن است یک فرد با توجه به گستردگی کوشش‌هایش برای نقش آفرینی در ارتباط با همسر، چندین صورت عدم رضایت و یا رضایت را در طول زندگی تجربه کرده باشد.

الف) احساس رضایت

در میان افراد نمونه کسی وجود نداشت که رضایت کاملی از وضعیت ارتباطی خود داشته و در طول زندگی، برهه‌ای را با مشکلات ارتباطی سپری نکرده باشد. با این وجود، به نظر می‌رسد برخی افراد، رضایت بالاتری از رابطه با همسر دارند و در کل از آرامش و آسودگی بیشتری برخوردارند. با مطالعه فرآیند ارتباطی این افراد می‌توان نتیجه گرفت کسانی که تصورات آنها از تعامل مناسب در طول زندگی بیشترین پاسخ‌ها را از سوی همسر دریافت کرده است، رضایت درونی بیشتری را احساس می‌کنند. نوع راهبردهای اتخاذ شده و تمرین‌های درونی و بیرونی آن نیز بر احساس رضایت نهایی فرد اثرگذارند. در میان نمونه‌ها فاطمه و رویا بالاترین سطح رضایت را تجربه کرده‌اند.

ب) احساس عدم رضایت

مطالعه داده‌ها حاکی از آن است که هر یک از زنان در برآیند الگوهای ذهنی و تجربیات عینی خود در زندگی احساسات مختلفی را نسبت به روابط خود تجربه می‌کنند. این احساسات در بستر تغییرات مستمر خود فرد و احیاناً فضای بیرونی زندگی دستخوش تحولات بسیاری می‌شوند و خود، زمینه‌های روی آوردن فرد به انواع خاصی از راهبرد را فراهم می‌آورند. ذیلاً به سه گونه پیامد نسبتاً متمایز که از ناکامی فرد در تحقق رابطه رضایت‌بخش حکایت دارند به اختصار پرداخته می‌شود. این پیامدها به توصیف نگرش و احساس درونی فرد نسبت به رابطه می‌پردازند و گونه‌های بیرونی این نارضایتی که می‌توانند انواع خشونت و یا سایر مسائل اجتماعی را در بر بگیرند در این پژوهش دنبال نشده‌اند.

« ... همه به من میگن تو چرا شوهر کردی درستو نخوندی، اونا [همسر و پدر] کاری کردن که تا سالها فکر درس خوندن از سرم رفت. جرأت این که بگم می‌خوام درس بخونم رو نداشتن و اونوقت دنیای من اونقدر کوچیک و محدود شد که می‌گفتم وقتی پسر بزرگ بشه و برسه به اول دبیرستان منم باهاش درس می‌خونم...»

ششم، سکوت: اگرچه سکوت به معنای خاموشی و اکنش‌ها و توانایی‌ها می‌تواند پیامد سایر راهبردها باشد، اما این مفهوم به خودی‌خود نیز می‌تواند به راهبردی برای رابطه زنان با همسرانشان تبدیل شود. به نظر می‌رسد راهبرد سکوت، زمانی کاربرد بیشتری می‌یابد که فرد از بیان و اظهار خواسته‌ها و افکارش پاسخ لازم را دریافت نکرده باشد.

هفتم، آسیب به خود: زمانی که زنان با به‌کارگیری سایر راهبردها نمی‌توانند مسائل ارتباطی خود را شخصاً از بیرون و یا درون حل کنند، با آسیب رساندن به خود می‌کوشند تا به نوعی اعتراض خویش را نشان دهند. شاید بتوان شدیدترین نوع آسیب رساندن به خود را در تلاش زنان برای حذف فیزیکی خود جستجو کرد. اگرچه هیچ یک از افراد نمونه تا پیش از این، سابقه خودکشی نداشته‌اند، اما برخی از آنان به داشتن چنین اندیشه‌ای در برهه‌ای از زندگی اذعان داشته‌اند.

ب) استراتژی‌های دیگری - محور

همه راهبردهایی که زنان در طول زندگی اتخاذ می‌کنند معطوف به خود آنان نیست. بسیاری از اوقات کنش‌گران می‌کوشند زمینه‌های تغییر را در فضای بیرونی فراهم کنند. دنبال کردن این دست راهبردها بدان معناست که گاهی زنان با توسل به راه‌کارهای گوناگون برای اثرگذاری بر همسر، به دنبال هدایت رابطه به سمت مطلوب‌تری هستند. این راهبردها عبارتند از:

یکم، گفت‌وگو: از داده‌های گردآوری شده چنین برمی‌آید که همه زنان در طول زندگی مشترک و در مقاطع گوناگون می‌کوشند راجع به موضوعات مختلف، باب گفت‌وگو با همسرانشان را باز کنند. با این حال این راهبرد زمانی پاسخ خواهد داد که

هر یک از طرفین گفت‌وگو، هدف روشن و مثبتی از گفت‌وگو در ذهن داشته باشد. زمانی که معنای گفت‌وگو صرفاً بیان یک طرفه خواسته‌ها و نیازهای شخصی باشد و یا به‌جای رسیدن به تفاهم، تثبیت الگوهای قدرت در خانواده را دنبال کند، مسلماً نمی‌توان شکل‌گیری پدیده پژوهش، یعنی "رابطه رضایت‌بخش" را از آن انتظار داشت. در واقع، می‌توان گفت زمانی گفت‌وگو به وفاق و تفاهم ختم خواهد شد که طرفین آن پیش از هر چیزی، رسیدن به وفاق را در سرلوحه اهداف خود قرار داده باشند. نرگس، به خوبی فقدان این امر را در گفت‌وگوهای معمول زنان و مردان به‌تصویر می‌کشد:

« ... خیلی وقت‌ها اونقدر فضای ذهنی آدما متفاوته که بستر گفت و گو وجود نداره و یا حتی اونا رو از هم دورتر می‌کنه. بیشتر آدم‌ها گفت‌وگو می‌کنن که حرف‌های خودشونو بزنن. قبلاً دیدم به آدم‌هایی که اختلاف دارن می‌گن بشینین حرف بزنین که مشکلاتتون حل بشه، ولی وقتی حرف می‌زنن وضع بدتر میشه، اینقدر که فضاهای ذهنی از هم دوره...»

از آن‌جا که اکثر افراد درک صحیح و روشنی از یک گفت‌وگوی ثمربخش ندارند، نتیجه آن، کم شدن تدریجی گرایش افراد به گفت‌وگو و کشیده شدن آن‌ها به سمت سایر راهبردهاست. جملاتی نظیر "من بارها گفتم ولی فایده نداشته" در میان حرف‌های اکثر افراد نمونه به چشم می‌خورد. سهیلا که مشکلات ارتباطی سنگینی را در زندگی تجربه کرده و حتی تا مرز جدایی رفته است در این‌باره چنین می‌گوید:

«... اوایل خیلی سعی کردم برای صحبت کردن، ولی دیدم نه اصلاً نمی‌پذیره. خوب شوهر من اصولاً مرد مغروریه، من هم شروع کردم به لجبازی کردن... اول‌ها که اومده بودیم ایران، سه‌ماه سه‌ماه با هم حرف نمی‌زدیم...»

به‌نظر می‌رسد بعضی زنان اگرچه پاسخ‌های مطلوبی از گفت‌وگو دریافت نمی‌کنند اما صرف گفتن برخی مسائل برایشان التیام‌بخش است. به اعتقاد آرزو، نفس صحبت کردن می‌تواند آرامش درونی فرد را تأمین کند، حتی اگر این گفت‌وگو، توافق و تفاهمی را در پی نداشته باشد:

اهمیتی که فرد به داشتن رابطه جنسی معنادار و ثمربخش می‌دهد نیز در کنار دیگر مؤلفه‌ها حکایت از نقش و جایگاهی دارد که امروزه وی برای "خود" در رابطه زناشویی قائل می‌شود. داده‌ها در این حوزه نشانگر آن است که برخی از زنان، روابط جنسی را به‌عنوان عرصه‌ای می‌شناسند که می‌توانند جایگاه و ارزش خود را از طریق آن شناسایی کنند. در حالی که فضای گفتمانی رابطه جنسی، بیشتر یک امر مردانه شناسایی می‌شود، در نظر گرفته شدن هویت شخصی و انسانی در این رابطه زناشویی برای اکثر زنان، مطلوب و تاثیرگذار است. این در حالی است که گاه «رابطه جنسی به طرز قویاً تصنعی پیوند خود را با هر نوع محتوای عاطفی از دست می‌دهد. این شقاق جسمی - روانی اثراتی مرگبار برای خوشبختی، تفاهم و سلامتی افراد در بر دارد» (دانیو، ۱۳۸۳: ۴۴) تمام تلاش‌های پیشین وقتی معنای عمیق‌تری پیدا می‌کند که فراموش نکنیم بحث رابطه جنسی، بخش کوچکی از مباحثی است که در زندگی از سوی زنان مطرح شده است و این‌که در شکل‌گیری هویت شخصی، معنای "بدن" هماهنگ با تحولات مفهوم "خود" دچار تغییر شده است (گیدنز، ۱۳۷۸: ۳۰۶).

داده‌های پژوهش حاکی از آن است که زنان در مواجهه با خواسته‌های نوپدیدشان از رابطه زناشویی، قلمروی بسیار گسترده و گاه متعارضی از گزاره‌ها را پیش رو دارند؛ گزاره‌هایی که از درون و بیرون، زندگی او را تحت تاثیر قرار می‌دهند. این گزاره‌ها در حین تاثیرگذاری بر شکل‌گیری جهان ذهنی فرد، دائماً از سوی وی مورد بازبینی و تفسیر قرار می‌گیرند. در چنین شرایطی، فرد ناچار است دائماً از میان داعیه‌های بعضاً متناقضی که در اختیار دارد دست به انتخاب و تصمیم‌گیری بزند (همان: ۲۵۶). در نتیجه چنین وضعیتی، حتی مستحکم‌ترین افراد نیز درگیر تردیدها و پرسش‌های بی‌شماری خواهند بود.

در جامعه ما در یک وضعیت ارتباطی حقیقی هنوز عملاً از زنان انتظار می‌رود که برخی از نقش‌های سنتی خود را بپذیرند و جهان ذهنی همه افراد نمونه این پژوهش نیز سرشار از گزاره‌هایی است که مؤید این امر است. ولی روشن است که با شکل‌گیری

مفاهیم جدید ذهنی، زنان نیز نمی‌توانند با فراموشی خواسته‌های ارتباطی نوظهور، آرامش مادرانشان را تجربه کنند؛ آرامشی که متأثر از محدودیت فضاهاى ذهنی و عینی آنان بود. داده‌های پژوهش حاکی از آن است که در چنین وضعیتی، اغلب زنان می‌کوشند در درون خود، منطقی‌ترین و ممکن‌ترین برآیند را میان این عرصه‌های متداخل دنبال کنند. تجلی این دست تلاش‌ها در راهبردهایی است که آنان برای شکل‌دهی به فرآیند ارتباطی و هدایت و کنترل آن به کار می‌گیرند.

یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد راهبردهای اتخاذ شده، متناسب با همان عوامل زمینه‌ای در هر فرد تغییر می‌کنند و البته ثمربخشی آن‌ها در همه افراد یکسان نیست. با این وجود، مطالعه نهایی داده‌ها نشان می‌دهد راهبردهایی که تغییر حوزه خارج از فرد و عملاً همسر را دنبال می‌کنند در مقایسه با راهبردهای خود - محور کارایی کمتری دارند. به نظر می‌رسد که راهبردهایی چون گفت‌وگو که به لحاظ نظری می‌تواند تاثیرگذاری و فهم متقابل افراد در رابطه را به دنبال داشته باشد، با وجود استقبال گسترده از سوی زنان، در طول زمان به سمت ناکامی حرکت می‌کند. مطالب ارائه شده از سوی آنان حاکی از آن است که اکثر افراد از گفت‌وگو، رسیدن به وفاق را مدنظر نداشته و شنیدن، توجه و احترام به جایگاه "دیگری" را در گفت‌وگو نیاموخته‌اند. به تعبیر هابرماس^۱ می‌توان این‌گونه بیان کرد که گفت‌وگو به‌عنوان مهم‌ترین ابزار شکل‌دهی به "کنش ارتباطی آرمانی" نیازمند پیش زمینه‌های متعددی است که غالباً افراد آنها را نمی‌شناسند و یا در جستجویشان نیستند. پرداختن به این حوزه اولین جرقه‌های اهمیت اخلاق را در روابط روشن می‌کند (اوث ویت، ۱۳۸۶: ۶۶). می‌توان همانند هابرماس این‌گونه پنداشت که اگر بناست آرمان ارتباط، رسیدن به تفاهم حقیقی طرفین باشد و گفت‌وگو راهی برای رسیدن به این جایگاه است، تعهدات اخلاقی که بتوانند گفت‌وگو را از خطرها و تحریف‌های رایج حفظ کنند ضروری می‌نماید (کرایب، ۱۳۸۱: ۳۰۰). در هر صورت، چنانچه راهبرد گفت‌وگو برای بیشتر زنان ناکارآمد شود، استفاده از راهبردهایی معمول

می‌گردد که در آن یا فرد به مقابله با همسر برای کسب جایگاه موثرتر روی می‌آورد و یا به تدریج با حذف و تعدیل جایگاه "خود" می‌کوشد تعادل از دست رفته را به رابطه بازگرداند. راهبردهای خود - محور، نماینده تلاش‌های متعدد زنان برای ارائه بهترین جمع‌بندی ممکن میان عرصه‌هایی است که زندگی و ذهن آنان را تحت تاثیر قرار داده است. در این دست راهبردها فرد می‌کوشد در میان این فضای پر آشوب و سرشار از تناقض و پرسش، راهی به سوی کسب آرامش و انتقال آن به رابطه باز کند.

با توجه به آنچه گفته شد نقش اخلاق به‌عنوان مهم‌ترین عاملی که مد نظر این پژوهش بوده است، روشن‌تر می‌شود. برخلاف تصور پیشینی که اخلاق را عاملی موثر در کنار سایر عوامل اثرگذار بر رضایت زناشویی مورد توجه قرار می‌داد، اکنون می‌توان ادعا کرد که نگاه اخلاقی و کنش مبتنی بر آن، در تار و پود روابط خانوادگی تنیده شده است. تغییرات جدیدی که در حوزه عمل و اندیشه، روابط افراد را در خانواده دربر گرفته‌اند، نظام‌های اخلاقی‌ای را که مؤید آن‌ها بوده‌اند، در هم ریخته‌اند. صورت‌های ارتباطی تازه‌ای که افراد با هویت‌های جدیدی درگیر آن شده‌اند، اگر نخواهند صرفاً به انتخاب‌های خود افراد وابسته باشند، ناگزیرند چارچوب اخلاقی متناسب با خود را پیروارند. مطالعه داده‌های گردآوری شده حکایت از آن دارد که زنان مورد بررسی عمدتاً به طور ناخودآگاه انتظارات خود را از فضای ارتباطی با همسر، با بینش اخلاقی حامی آن همراه می‌کنند. توجه دورکیم^۱ و فروم^۲ در پرداختن به "اخلاق فردگرا" و "اخلاق انسان‌گرا"، که تلاش برای تدوین چنین قواعدی اخلاقی است، در برابر هویت نوظهور افراد در جامعه مدرن و چالش‌های خاص آن می‌تواند مد نظر قرار گیرد (نگاه کنید به: دورکیم، ۱۳۸۴ و فروم، ۱۳۷۰). زنان مورد بررسی این پژوهش اگرچه به شکل نظری قادر به صورت‌بندی روشن نظام اخلاقی حاکم بر ذهنشان نبودند، اما در جای‌جای صحبت‌هایشان می‌توان ردپای گزاره‌های اخلاقی را مشاهده کرد که عملکرد و

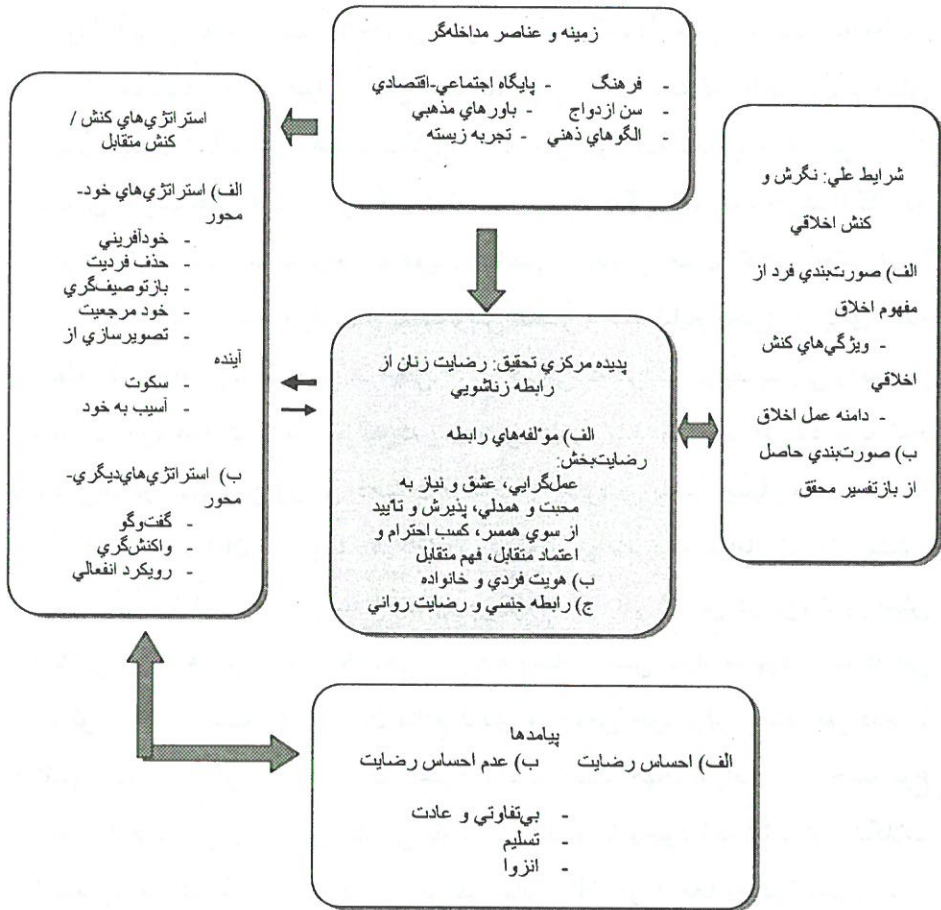
1- Emile Durkheim

2- Erich Fromm

افکار آنان را هدایت می‌کند. این دیدگاه اخلاقی بر تصورات آنان از رابطه مطلوب اثر می‌گذارد و در کشاکش دائمی با دیگر عوامل اثرگذار، از جمله فرهنگ و مذهب، ایجاد برآیندی متعادل از آنها را جستجو می‌کند. چنین دیدگاهی می‌تواند هم بر انتخاب راهبردها از سوی فرد تأثیر گذار باشد و هم بر میزان مؤثر بودن آنها.

با مطالعه گفته‌های مستقیم مصاحبه‌شوندگان و نیز با تکیه بر بازتفسیر محققان می‌توان چارچوب اخلاقی نسبتاً مشابهی را در میان افراد نمونه تصور کرد. این چارچوب اخلاقی در فضای ناخودآگاه ذهنی آنها شکل گرفته و نیازها و انتظارات ارتباطی آنان را از رابطه و از همسر، پذیرفتنی می‌کند. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که افراد مورد مطالعه، صورت‌بندی یکسانی از مفهوم اخلاق و کنش‌های مبتنی بر آن ندارند. بسیاری از مولفه‌هایی که از نگاه آنان پیش‌شرط تحقق رابطه رضایت‌بخش است، خود مولفه‌هایی اخلاقی‌اند و یا این‌که می‌توانند از آن منتج شوند. مفاهیمی چون صداقت، مسئولیت‌پذیری، اعتماد، گذشت و نظایر آنها به نظر همه افراد نمونه، پیش‌شرط تحقق مولفه‌هایی چون کسب احترام، صمیمیت و محبت به‌شمار می‌آیند. دل‌مشغولی اکثر زنان برای یافتن جایگاه حقیقی "خود" و پیوند مناسب آن با "دیگری" بستری برای شکل‌گیری چارچوبی اخلاقی در آنان را فراهم می‌کند که شاید به تعبیر گیلیگان^۱ اخلاقی جنسیتی باشد (باقری، ۱۳۸۲: ۱۴۴). البته از آن‌جا که این پژوهش تنها زنان را مورد مطالعه قرار داده است و مردان از حوزه این تحقیق خارج بوده‌اند، انجام چنین مقایسه‌ای در این تحقیق ناممکن است. در هر حال به نظر می‌رسد زنان در راه تأمین رابطه مناسب میان خود و دیگری، نظام اخلاقی‌ای را مد نظر دارند که شباهت نزدیکی به مدل اخلاق مسئولیت‌گیلیگان دارد (see: Gilligan, 1982). گفتنی است که در میان گفته‌های زنان، نوعی شکاف مفهومی میان کنش‌های مبتنی بر اخلاق خود زنان و انتظارات اخلاقی آنان از همسر نیز وجود دارد. زنان مورد مطالعه، بیش از هر چیز اخلاق را به رابطه مربوط می‌کنند و این‌که در فضای ارتباطی، "فرد" بتواند برای "دیگری" به اندازه خود، بها قائل

شود. در واقع، زنان عمدتاً از همسرانشان انتظار دارند که بر مبنای رویکردی اخلاقی، "خود" آنها را به رسمیت شناخته و او را همچون "خود" محترم بدانند. اما مطالعه عمیق‌تر عملکرد زنان در طول زندگی مشترک، حاکی از آن است که اغلب زنان بر مبنای رویکرد پنهان اخلاقیشان، عمدتاً دیگری را به خود اولویت داده‌اند و در این راه از بسیاری خواسته‌های فردی خود گذشته‌اند. به عبارت دیگر، اکثر مصاحبه‌شوندگان در طول زندگی دریافته‌اند که توجه به هویت شخصی و تدوین اصول اخلاقی حامی آن تا زمانی که مورد پذیرش اطرافیان و به‌خصوص همسر نباشد، نتایج مخربی را برای آینده رابطه رقم خواهد زد. در چنین شرایطی، شمار کسانی که بتوانند شرایط بیرونی را به نحو مطلوب خود هدایت کنند و یا این‌که به عکس، قادر باشند وضعیت موجود را با تمام ناکامی‌ها در پنهان‌ترین زوایای ذهنشان مطلوب و پذیرفتنی بدانند، بسیار محدود است؛ چنانکه در میان زنان مطالعه شده، تنها دو نمونه از برآیند همه عوامل اثرگذار پیشین، نوعی رضایت نسبی را از رابطه احساس می‌کردند. بر یکی از این دو تن، تأثیر بینش اخلاقی وی و همسرش در شکل‌دهی به رابطه رضایت‌بخش بسیار مشهود است که طی آن توانسته‌اند ترکیب مناسبی میان منافع فردی و جمعی خود برقرار کنند. نفر دوم، با تغییر جهان‌بینی خود به‌عنوان یک راهبرد توانسته است جهان اطراف و از جمله نوع رابطه با همسرش را به‌نحو مطلوبی بازتفسیر کند و با وجود اختلافات و مشکلات ارتباطی، حقیقتاً به رضایت درونی برسد. سایر زنان مورد مطالعه در طول زندگی مشترک، با تکیه بر برآیندی که از همه عوامل پیشین در ذهن داشته‌اند، وضعیت‌های مختلفی را تجربه می‌کنند؛ وضعیت‌هایی که گاه در قالب انواع آسیب‌های ازدواج و خانواده نمود می‌یابند و گاه به‌صورت بی‌تفاوتی، تسلیم و یا در قالب انزوا و رنج درونی افراد از ناکامی‌های ارتباطیشان بروز پیدا می‌کنند.



شکل ۲- مدل پارادایمی پژوهش

۶- جمع‌بندی

تصویر زنان از یک رابطه خوب، متأثر از نوع تعاملی است که این افراد با همسران خود برقرار می‌کنند. در اثنای رابطه "خود" با "دیگری" است که "کیفیت رابطه" و جزء جزء فرآیند ارتباطی با طرف مقابل از اهمیت بالایی برخوردار می‌شود. زنان در پی‌گیری خواسته‌های نسبتاً نوپدید خود از زندگی که در مؤلفه‌هایی چون صمیمیت، محبت و تفاهم نمود می‌یابد، با فراز و نشیب‌های بسیاری مواجه هستند. این مسائل از یک سو متأثر از عناصر و شرایط مداخله‌گر بیرونی و از دیگر سو، بازتاب شرایط تاریخی ویژه‌ای هستند که از بیرون و درون، زنان را تحت تأثیر قرار می‌دهند. این پژوهش نشان می‌دهد که نگرش اخلاقی و کنش مبتنی بر آن، گاه موجب تسهیل روابط و گاه موجب بغرنج شدن آن شده است. تأثیر این مؤلفه هم به تنهایی و هم بر سایر مؤلفه‌های اثرگذار قابل مطالعه است. در این فرآیند پیچیده، هر یک از زنان با توجه به شرایط راهبردهای خاصی را برای قابل قبول‌تر کردن وضعیت ارتباطی به‌کار می‌گیرند. به نظر می‌رسد موفقیت و یا ناکامی زنان در کاربست این راهبردها احساس رضایت و یا نارضایتی درونی آنها را از رابطه با همسر در برهه‌های مختلف زندگی رقم می‌زند. نتایج تحقیق حاکی از آن است که عمدتاً زنان نتایج مطلوب و بلندمدتی از راهبردهایشان متصور نیستند و این عدم دستیابی به خواسته‌های زندگی، در قالب احساسات پنهان بی‌تفاوتی، تسلیم و انزوا در برهه‌های مختلف زندگی انعکاس می‌یابد. لذا می‌توان این‌گونه نتیجه‌گیری کرد که انجام مطالعات خانواده و تلاش برای بهبود روابط خانوادگی در جامعه صرفاً با کار بر فضای فردی و ذهنی افراد ممکن نبوده و نیازمند آن است که همزمان تغییراتی در زمینه‌های ساختاری اثرگذار صورت گیرد.

منابع

- استراس، آنسلم و جولیت کوربین؛ (۱۳۸۵)، اصول روش تحقیق کیفی، ترجمه بیوک محمدی، تهران: پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و علوم انسانی، چاپ اول
- اعزازی، شهلا؛ (۱۳۸۲)، جامعه‌شناسی خانواده با تأکید بر نقش، ساختار و کارکرد خانواده در دوران معاصر، تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان، چاپ سوم
- اوث ویت، ویلیام؛ (۱۳۸۶)، هابرماس، معرفی انتقادی، ترجمه لیلا جوافشانی، حسن چاوشیان، تهران: انتشارات اختران، چاپ اول
- باقری، خسرو؛ (۱۳۸۲)، مبانی فلسفی فمینیسم، تهران: وزارت علوم تحقیقات و فناوری، دفتر برنامه‌ریزی اجتماعی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول
- باومن، زیگمونت؛ (۱۳۸۴)، عشق سیال: در باب ناپایداری پیوندهای انسانی، ترجمه عرفان ثابتی، تهران: نشر ققنوس، چاپ اول
- بیبی، ارل؛ (۱۳۸۵)، روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی، ترجمه رضا فاضل، تهران: انتشارات سمت، چاپ سوم
- بلیکی، نورمن؛ (۱۳۸۴)، طراحی پژوهش‌های اجتماعی، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نشر نی، چاپ اول
- دانینو، آندره مورالی؛ (۱۳۸۴)، جامعه‌شناسی روابط جنسی، ترجمه حسن پویان، تهران: انتشارات توس، چاپ دوم
- دورکیم، امیل، (۱۳۸۴)، درباره تقسیم کار اجتماعی، ترجمه باقر پرهام، تهران: نشر مرکز، چاپ دوم
- ذکایی، سعید؛ (۱۳۸۱)، «نظریه و روش در تحقیقات کیفی»، فصلنامه علوم اجتماعی، شماره ۱۷، بهار

- فروم، اریک؛ (۱۳۷۰)، انسان برای خویشتن، ترجمه اکبر تبریزی، تهران: نشر بهجت، چاپ اول
- فقیرپور، مقصود؛ (۸۱-۱۳۸۰)، «نقش مهارت‌های اجتماعی در سازگاری زناشویی و طراحی یک مدل آموزشی و ارزشیابی آن»، دکتری روان‌شناسی، دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی دانشگاه علامه طباطبائی
- فلیک، اووه؛ (۱۳۸۷)، درآمدی بر تحقیق کیفی، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نشر نی، چاپ اول
- فنایی، ابوالقاسم؛ (۱۳۸۴)، دین در ترازوی اخلاق، تهران: موسسه فرهنگی صراط، چاپ اول
- کاستلز، مانوئل؛ (۱۳۸۰)، عصر اطلاعات، قدرت هویت، ترجمه حسن چاوشیان، ویراستار ارشد علی پایا تهران: طرح نو، چاپ اول
- کرایب، یان؛ (۱۳۸۱)، نظریه اجتماعی مدرن، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر آگه، چاپ دوم
- گیدنز، آنتونی؛ (۱۳۸۳)، چکیده آثار، ویراستار فیلیپ کسل، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: انتشارات ققنوس، چاپ اول
- _____؛ (۱۳۷۸)، سیاست، جامعه‌شناسی و نظریه اجتماعی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی، چاپ اول
- _____؛ (۱۳۸۵)، درآمدی انتقادی بر جامعه‌شناسی، ترجمه لیلا فیروزمند، تهران: انتشارات فردوس، چاپ اول
- محمدی، بیوک؛ (۱۳۸۷)، درآمدی بر روش تحقیق کیفی، تهران: پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و علوم انسانی، چاپ اول
- منادی، مرتضی؛ (۱۳۸۵)، جامعه‌شناسی خانواده: تحلیل روزمرگی و فضای درون خانواده، تهران: انتشارات دانژه، چاپ اول

- نوریس، کریستوفر؛ (۱۳۸۵)، شالوده‌شکنی، ترجمه پیام یزدانجو تهران: نشر مرکز، چاپ اول

- Giddens, Anthony; (2002), **The Transformation of Intimacy**, Blackwell: Editorial office, Polity Press, reprinted
- Glaser, Barney G.; (2002), “*Conceptualization: On Theory and Theorizing Using Grounded Theory*”, **International Journal of Qualitative Methods**, Volume 1, Num 2
- Gilligan, Carol; (1982), **In a Different Voice**, massachusetts: Harvard university press
- Pomrenke, Marlene; (2007), “*Using Grounded Theory to Understand Resiliency in Pre-Teen Children of High-Conflict Families*”, **The Qualitative Report**, Volume 12, Num 3